

شاهنامه نمودی از هویت‌جویی ایرانی در عصر صفویه

فرشته محمدزاده^۱

چکیده

در عصر صفویه، ایران باری دیگر پس از گذشت قرن‌ها توانست تحت لوای پادشاهی ایرانی قرار گیرد و شاهان صفوی توانستند وحدت ملی را در کنار وحدت دینی میان ایرانیان برقرار سازند. از این رو عصر صفویه یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی است که بازجویی هویت ملی و فرهنگی در مرکز توجه تاریخ‌نگاران و شاهان صفوی قرار گرفت و شاهنامه را که در برگزیده عناصر هویت‌ساز ملی و فرهنگی است، بدین منظور برگزیدند. بر این اساس پژوهش حاضر با بررسی برجسته‌ترین متون تاریخی عصر صفویه، رویکرد شاهان صفوی و مؤلفان متون تاریخی را به شاهنامه بررسی کرده و میزان تأثیر و نفوذ شاهنامه را در این عصر نمایان ساخته است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که شاهان صفوی با آگاهی به ارزش هویت-شناسنده شاهنامه و با تأثیرپذیری از آن، سعی در منسوب کردن خود به پادشاهان ایرانی شاهنامه و ملزومات پادشاهی ایرانی و احیای سنت‌ها و آیین‌های فرهنگی چون برگزاری و بزرگداشت اسطوره نوروز و رواج شاهنامه‌خوانی در میان مردم داشته‌اند. تاریخ‌نگاران نیز در تلاش خود برای بازجویی و حفظ هویت ایرانی به بازتاب اسطوره‌های ایرانی در متون تاریخی پرداخته‌اند. همانند ساختن شخصیت‌های تاریخی به قهرمانان شاهنامه، بهره‌گیری از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی برای توصیف مناظر طبیعت و کاربرد موجودات اسطوره‌ای در تصویرسازی‌های گوناگون، نمودهای دیگر شاهنامه در متون تاریخی این عصر هستند.

واژه‌های کلیدی: صفویه، متون تاریخی، شاهان صفوی، شاهنامه، هویت ایرانی

مقدمه

عصر صفویه و دوران حکومت شاهان صفوی بر ایران یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخی به شمار می‌آید؛ چرا که شاهان صفوی برای بار دیگر توانستند پس از گذشت قرن‌ها که ایران تحت سلطه بیگانگان قرار داشت، میهن خود را از زیر لوای حکومت بیگانگان خارج و وحدت ملی را میان ایرانیان ایجاد کنند. «تأسیس حکومت صفویه در سال (۹۰۵/۱۵۰۱ م) نقطه عطفی در تاریخ ایران بود؛ زیرا سراسر «ایران‌شهر» یکپارچه زیر فرمان یک پادشاه ایرانی قرار می‌گرفت» (سیوری^۲: ۱۳۷۴: ۲۷۸). در این عصر، ایران مورد هجوم بیگانگان بسیاری قرار داشت که مهم‌ترین آن‌ها ترکان عثمانی و ازبکان بودند، دشمنانی که با هجوم‌های متوالی خود خواهان تصرف و حکمرانی بر ایران بودند. از این رو شاهان صفوی و نگارندگان متون تاریخی بر آن

^۱- دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
fe.mohamadzadeh @stu.um.ac.ir

^۱ - Roger Saveri

شدند تا ایرانی بودن و هویت ایرانی را در کنار هویت دینی و یکپارچگی مذهب تشیع، تبلیغ و احیا سازند. بنابراین شاهنامه را که حماسه ملی ایرانیان و بهترین منبع برای بازنمود هویت ملی و فرهنگی در عصر صفویه و عامل وحدت‌بخش ایرانی محسوب می‌شد، بدین منظور برگزیدند. اولریش مارزولف درباره اهمیت بعد هویت‌ساز شاهنامه و نقش فردوسی در احیای هویت ایرانی چنین می‌گوید: «ایران دارای یک حماسه زنده است که تاریخ آن را از عصر اسطوره‌های رازآلود تا دوران اسلامی و تا به امروز در می‌نوردد. این حماسه همواره جاری است و وجود چنین حماسه ملی به ایرانیان مقدار زیادی شناخت هویت ملی و خودی می‌دهد» (مارزولف^۱، ۱۳۸۵: ۴۳). مؤلفان در متون تاریخی این عصر، ابیات و عناصر هویت‌ساز شاهنامه را متناسب با موقعیت و فضای کلامی خود، لحاظ کردند تا قدم مؤثر و مفیدی در مسیر هویت‌جویی ایرانی برداشته باشند. بر این اساس، پژوهش حاضر بر آن است با توجه به اهمیت عصر صفویه در بازساخت و تحکیم وحدت ملی و هویت ایرانی در مقابل هویت‌های بیگانه، متون تاریخی دست اول و برجسته این عصر را از دیدگاه نقش و حضور مؤثر شاهنامه در آن‌ها، بررسی و تحلیل کند. متون تاریخی برجسته عصر صفویه که پادشاهی شاه اسماعیل اول، بنیان‌گذار این سلسله و پادشاهان بعدی صفوی تا شاه عباس کبیر و انقراض این دولت ملی را در بر می‌گیرد؛ عبارت است از: ۱- تاریخ عالم‌آرای صفوی؛ ۲- احسن التواریخ؛ ۳- تاریخ عالم‌آرای عباسی؛ ۴- نقاوة الآثار؛ ۵- مجمع التواریخ و ۶- فتوحات شاهی. متون تاریخی مذکور، شرح وقایع از آغاز تشکیل دولت صفوی تا انقراض آن را شامل می‌شود و بنابراین اطلاعات مناسب و کاملی از عملکرد شاهان صفوی و مؤلفان کتب تاریخی در قبال هویت ایرانی نشان می‌دهد. پژوهش حاضر بر آن است با بررسی متون تاریخی فوق‌الذکر به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: ۱- در عصر صفویه چه اقداماتی برای احیا و استحکام هویت ایرانی و حفظ ایران از سوی شاهان صفوی و تاریخ‌نگاران، صورت گرفته است؟ ۲- نقش شاهنامه در بازجویی هویت ایرانی در متون تاریخی عصر صفویه چه اندازه است؟ ۳- کدام یک از شاخصه‌های هویت‌ساز مندرج در شاهنامه در حفظ و نگاهداشت هویت ایرانی در عصر حکومت شاهان صفوی بر ایران، مؤثر بوده است؟ در ادامه به پاسخ پرسش‌های مطرح شده خواهیم پرداخت.

۱- شاهان صفوی و هویت‌جویی ایرانی بر پایه شاهنامه

در این بخش، عملکرد و تلاش شاهان صفوی را در ایجاد وحدت ملی و بازساخت هویت ایرانی بر اساس آنچه در متون تاریخی عصر صفویه ذکر شده است، نمایان ساخته و بدین گونه ارزش و اهمیت شاهنامه را در برهه‌ای مهم از تاریخ ایران که نیاز به هویت‌جویی ایرانی بوده است، نشان می‌دهیم:

۱-۱- بازسازی پادشاهی ایرانی، میراث کهن ایران

آنچه از متون تاریخی دریافته می‌شود این است که شاهان صفوی سلطنت ایرانی را باری دیگر در ایران به وجود آوردند و سعی داشتند به شیوه پادشاهان باستان تاج‌گذاری کرده و بر تخت پادشاهی بنشینند. «شاه اسماعیل در بدو ورود به تبریز در برابر خلفای عثمانی و سلاطین تاتار که خود را «سلطان خان» می‌نامیدند، عنوان «شاهنشاه» را برگزید و به رسم ایران باستان، تاج‌گذاری کرد» (گودرزی، ۱۳۸۷: ۲۲۶). دولت صفوی با بهره‌گیری از مذهب تشیع و رسمی کردن آن، هویت ایرانی را بر مبنای مذهب استوار ساخت، اما همواره سازگاری و رابطه دوستانه‌ای میان دولت مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی؛ یعنی تشیع و عنصر ملی و ایرانی، برقرار کرده بود. شاهان صفوی بر اهمیت عنصر ایرانی در جامعه آگاه بودند و به هیچ وجه با

¹ - British Marzulf

میراث ایرانیان که نمود آن را در شاهنامه یافته بودند در عرصه تاریخ‌نگاری و دیگر عرصه‌ها مقابله نمی‌کردند. به طوری که در عصر صفویه «پادشاهان صفوی هم خود را «کلب آستان علی» می‌نامیدند و هم عنوان «شاهنشاهی ایران» را زیب هویت خویش می‌ساختند» (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۵۶). در ادامه همین رویکرد، اغلب تاریخ‌نگاران به شاهان صفوی، عنوان شاه و پادشاه ایران داده و آن‌ها را افزون بر شخصیت‌های اسطوره‌ای دینی به شخصیت‌های اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی شاهنامه نیز منتسب ساخته‌اند. اسکندر بیگ ترکمان، شاهزاده تهماسب را وارث تخت کسری و کیقباد می‌خواند و می‌نویسد: «از زمره شاهزادگان عالی شأن، شاه جم‌جاه جنت مکان، اعز و ارشد اولاد والانژاد و شایسته تخت فیروزبخت کسری و کیقباد بود» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۴۵) و در جای دیگر چنین می‌آورد: «الیاس بیگ نامی از معتبران خواندگار به درگاه فلک مدار رسیده، هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود به نظر شهریار عجم، فرمان روای ملک کسری و جم درآورد» (همان: ۱۱۶).

تفاخر به شاهان ایرانی شاهنامه تا بدان جاست که مورخان در جای جای متون تاریخی خود، شاهان صفوی به ویژه شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب و شاه عباس کبیر را به برجسته‌ترین آن‌ها، یعنی فریدون، جمشید، منوچهر، کیخسرو و انوشیروان منسوب کرده‌اند. حسینی قمی در خلاصه‌التواریخ در توصیف شاه اسماعیل اول چنین می‌گوید: «عالی تبار رفیع مقداری که پدر بر پدر، پادشاه و نیکبخت و صاحب اورنگ و تخت است و در سپهر اقبال، ماه جلال و بر فلک سلطنت و خلافت، خورشید رخشنده نصف و اجلال، شهریار جمشید فر فریدون نشان، خسرو همایون طلعت سلیمان مکان» (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۴۸۰).

در شاهد زیر، مؤلف ناشناس تاریخ عالم‌آرای صفوی، چهره شاه تهماسب را در بدو تولد به چهره منوچهر، شاه اسطوره‌ای شاهنامه و ایرانیان تشبیه می‌کند: «چون چشم حقیق بین شاه آگاه به طاق ابروی خورشید ضیای شاهزاده منوچهر چهر، شاه تهماسب بهادر خان افتاد...» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۱۷۵).

«پادشاه جمشید جاه سلیمان خصال» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۱۲)، «پادشاه فریدون مسند و جمشید وقار» (همان: ۱۲۲)، «شاه فریدون جاه جمشید تمکین» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۱۰۹) و «جهانگیر کیخسرو دادگر» (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۴۷۹) نمونه‌های خوبی از این رویکرد خاص تاریخ‌نویسان در توصیف پادشاهان صفوی است.

از متون تاریخی عصر صفویه می‌توان دریافت که شاهان صفوی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و دولت خود، فره ایزدی را که در شاهنامه و اساطیر ایرانی، جزء تفکیک‌ناپذیر و ناگسستنی سلطنت پادشاهان ایرانی است به خود منتسب می‌ساختند. در شاهنامه، فره ایزدی ملاک مشروعیت حکمران است. بر اساس این باور، حکمرانان بیگانه چون افراسیاب و ضحاک از لطف فره محروم هستند و این نور فقط در جان شهریار ایرانی حاضر است. همان‌گونه که در مورد کیخسرو، سیاوش، فریدون و جمشید بود (نصری، ۱۳۸۷: ۲۲). کتاب‌های تاریخ عصر صفویه، بهترین نماینده افکار و اندیشه‌های تاریخ‌نگاران و مردم این عصر درباره بزرگداشت و تعظیم پادشاهان صفوی تا حد تقدیس است. تاریخ‌نگاران، شاهان صفوی را ظلّ الله و دارنده فره و تأیید ایزدی می‌دانستند.

اسکندر بیگ ترکمان در بیان شایستگی شاه اسماعیل برای فرمان‌روایی چنین می‌گوید: «در آن وقت که سنّ شریف آن حضرت، زیاده از هفت سال نبود، اما در فهم و فراست، آیتی و در عقل و جوهر دانش، علامتی بود. در مبادی حال، آیین جهان‌داری از ناصیه همایونش ظاهر و فرّ ایزدی از جبین مبینش باهر» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۲۵). «چون الچی آمد و چشمش بر شاهزاده عالی مقدار افتاد و آن فرّ ایزدی را دید، بر خود لرزید و سجده کرد» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۰۰). «چون جام جهان‌نمای خاطر فیض‌انتمای حضرت شاهی ظلّ اللّه‌یکه مظهر اسرار عینی و مطرح انوار لاریبی است، پیوسته

چهره‌نمای عرایس جاه و جلال و پرده‌گشای نفایس دولت و اقبال است به فره تأیید نامتناهی الهی و صیت وصیت حضرت امیر المؤمنین، صلوات الله و سلامه علیه، متوجه سرانجام اسباب پادشاهی گشت» (امینی، ۱۳۸۳: ۷۹).

همان طور که از نمونه‌های فوق دریافته می‌شود در حکومت صفوی، شاه در رأس هرم قدرت قرار داشته و بخشی از قدرت خود را بر پایه حق الهی پادشاهان ایرانی کسب کرده بوده است. به طوری که این حق در جایگاه یک سنت در تقابل و تعارض با ایران اسلامی دارنده مذهب شیعه، قرار نمی‌گرفت؛ چراکه «زندگانی شاه بارقه‌ای از الوهیت و ظلّ الله فی الارض بود» (سیوری، ۱۳۸۲: ۲۰۶). این گونه بود که شاهان صفوی توانستند حکومت و پادشاهی خود را یک قدرت مطلق و موروثی نشان دهند. افوشته‌ای نطنزی در نقاوة الآثار، ظلّ الله بودن شاهان صفوی را چنین تأکید کرده است:

به عالم شهانند ظلّ الله که دارند خلق جهان در پناه
گر این سایه از فرق عالم رود جهان را همه کار در هم رود
(افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۳۶۵)

۱-۲- بزرگداشت نوروز

در روزگار باستان در سرزمین ایران، مراسم، جشن‌ها و اعیاد بسیاری یا مناسبت‌های خاص خود برگزار می‌شده است که در شاهنامه فردوسی و روایات کهن زردشتی بازتاب یافته و نحوه برپایی آن‌ها یاد شده است. از جمله این اعیاد که ریشه در اساطیر دارد، عید نوروز است. نوروز در شاهنامه به جمشید نسبت داده شده و اوست که بنیان‌گذار این جشن باستانی است. فردوسی روز نشستن جمشید بر تخت پادشاهی را روز نو نامیده و در توصیف آن چنین گفته است:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چو خورشید تابان میان هوا
جهان انجمن شد بر آن تخت اوی جهان انجمن شد بر آن تخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند به جمشید بر گوهر افشاندند
سر سال نو هرزمز فوردین سر سال نو هرزمز فوردین
چنین جشن فرخ از آن روزگار چنین جشن فرخ از آن روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۴)

نوروز یکی از سنت‌ها و آیین‌هایی است که دیرینگی بعد فرهنگی هویت ایرانی را نمایان می‌سازد و از این روست که فردوسی، تعظیم و بزرگداشت آن را در مرز و بوم ایران توصیه کرده و مشخصه مردم نیک را آن دانسته است که:

نگه دارد این فال جشن سده همین فرّ نوروز و آتشکده
همان اورمزد و مه و روز مهر بشوید به آب و خرد جان و چهر

(همان، ج ۵: ۵۵۹)

اسطوره نوروز همچون نماد همبستگی و هویت اقوام ایرانی در عصر صفوی با شکوه بسیاری از سوی شاهان صفوی مورد توجه قرار گرفت و با سازگاری کامل با دین، جشن‌ها و مراسمی در بزرگداشت این اسطوره هویت‌ساز، برگزار می‌گردید. حکومت صفوی در جهت تقویت مناسبت‌ها، اعیاد، رسوم و آداب ایرانی کوشش درخور توجه داشت. جشن نوروز از اول سلطنت صفویه با آداب کامل برگزار می‌شد و حتی در تقارن آن با عاشورا از هیچ یک صرف نظر نمیشد (گودرزی، ۱۳۸۷: ۲۲۸). تاریخ‌نگاران عصر صفویه به اهمیت جشن نوروز در نزد شاهان صفوی مکرراً اشاره کرده و ایشان را آگاه به مؤلفه‌های اساسی در بازساخت و حفظ هویت ایرانی معرفی کرده‌اند.

مؤید این سخنان، قول اسکندر بیگ ترکمان است که در ضمن گزارش جنگ‌های شاه عباس اول با قوای عثمانی خبر از تعطیل جنگ و برگزاری مراسم جشن نوروز می‌دهد: «در همان منزل به لوازم عید نوروز و مراسم آن روز فیروز قیام فرموده، چند روز بساط عشرت گسترانیده، بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه امر قلعه‌گیری گشته ...» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۱۱۶۵). مؤلف تاریخ عالم‌آرای صفوی نیز در شرح آماده شدن شاه اسماعیل برای مقابله با سپاه عثمانی و اهمیت برگزاری جشن نوروز از سوی او، چنین می‌گوید: «آن حضرت فرمودند که چون چهل روز دیگر به نوروز مانده است، ان‌شاءالله بعد از گذراندن نوروز در این مکان خجسته و فیروز در اوّل حمل، خواهیم فرمود که در دارالسلطنه تبریز، سان سپاه قزلباش را دیده، آنچه از سپاه نیامده باشند، جمع شوند ...» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۵۸). گزارش این رویداد تاریخی نشان از آن دارد که شاه اسماعیل در انتظار برگزاری جشن نوروز و سپس حرکت به سمت دشمنان بوده است.

۳-۱- رواج شاهنامه‌خوانی

امنیت و آسایش نسبی و وضعیت اجتماعی مناسبی که در اثر تلاش‌ها و خواست شاهان صفوی در دوره صفویه ایجاد شده بود، سبب توجه مردم این عصر به بعضی از سنت‌های گذشته شد که میان ایرانیان در برخی از دوره‌های تاریخی رواج داشت. «شاهنامه‌خوانی و داستان‌گویی حماسی و اساطیری ایران که معمولاً به صورت نقالی و همراه با نوازندگی اجرا می‌شد» (شیخوندی، ۱۳۸۰: ۱۴۵) از جمله سنت‌های محبوب ایرانیان در عصر صفوی بود و این امر نشان می‌دهد که تعصبات شدید مذهبی مردم نتوانسته بود مانع توجه آن‌ها به سنت‌های فرهنگی ایرانی شود.

اسکندر بیگ ترکمان با اشاره به طبقات مختلف مردم در دوره پادشاهی شاه تهماسب صفوی از طبقه شاهنامه‌خوانان نیز یاد و نام تعدادی از شاهنامه‌خوانان معروف این عصر را ذکر می‌کند (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴، ج ۱: ۱۹۱). در میان شاهان صفوی، شاه عباس و شاه اسماعیل، هر یک به نوبه خود در جهت رواج و گسترش سنت فرهنگی ایرانیان در میان افراد جامعه، تلاش بسیاری انجام می‌داده‌اند و این امر را با نشان دادن علاقه خود به شاهنامه و شاهنامه‌خوانی آشکار می‌ساختند. شاهنامه شاه تهماسبی، نمونه خوبی است که تلاش شاه اسماعیل برای تقویت بعد فرهنگی هویت ملی را به نمایش می‌گذارد. اهمیت این شاهنامه در آنجاست که شاه اسماعیل در زمانی دستور به تهیه چنین هدیه بزرگی برای فرزند ارشد و جانشین خود، تهماسب داد که اطراف او را سربازان قزلباش از نسل تورانیان گرفته بود و شاهنامه، داستان پهلوانی رستم در برابر تورانیان و دور داشتن آنان از دست‌اندازی به ایران زمین بود (پارسادوست، ۱۳۸۱: ۷۵۵).

یکی از بهره‌هایی که شاهان و فرماندهان سپاه ایران از شاهنامه و داستان‌های پرشور حماسی آن بردند، استفاده از داستان نبرد ایرانیان و تورانیان برای تقویت روحیه سپاهیان در جنگ چالدران و نبرد با ترکان عثمانی بود. نویسندگان کتاب شاه جنگ ایرانیان به این کاربرد ارزشمند شاهنامه، این گونه اشاره کرده‌اند:

«قبل از اینکه سربازان عثمانی خود را به جناح شمالی ایرانیان برسانند، خان محمد استاجلو که صدایی رسا داشت و اشعار شاهنامه فردوسی را با آهنگی مهیج می‌خواند، شروع به خواندن قسمتی از اشعار شاهنامه مربوط به جنگ ایران و توران کرد. از شنیدن اشعار فردوسی خون در عروق سربازان خان محمد استاجلو به جوش می‌آمد و نمی‌توانستند خودداری کنند و گاهی بانگ بر می‌آوردند. بعد از اینکه اشعار خوانده شد، خان محمد استاجلو گفت: ای فرزندان ایران! امروز روز غیرت و مردانگی است. ما اگر مقابل قشون عثمانی کشته شویم، هیچ کس به ما ایراد نخواهد گرفت؛ برای اینکه می‌دانند قشون دشمن چند برابر قوای ماست، ولی اگر عقب‌نشینی کنیم تا دنیا باقی است بدنام خواهیم شد. هم اکنون از زبان رستم شنیدید که به امیران ایران می‌گفت که از انبوه خصم بیم نداشته باشید. اگر شما قصد پایداری

کنید و تصمیم بگیرید در آنجا که هستید، استقامت نمایید و تا آخرین نفر کشته شوید، انبوه لشکر خصم نمی تواند خاک ایران را مورد تهاجم قرار بدهد» (اشتن متز^۱؛ جون بارک^۲، ۱۳۶۳: ۲۵۶).

۲- شاخصه‌های هویت‌ساز شاهنامه

شاهنامه فردوسی جایگاه تبلور و حضور اسطوره‌های ایرانی است که فردوسی آن‌ها را در پیکر شعر و به صورتی نمادین در شاهنامه به تصویر کشیده است. فردوسی با نمایش عناصر اسطوره‌ای- تاریخی ایران توانست هویت و ملیت ایرانی را در تقابل با سلطه‌جویی‌های عناصر غیر ایرانی ترک و عرب، حفظ و زنده نگه دارد. «هویت ایرانی، ریشه در اسطوره‌هایی دارد که از هزاران سال پیش، نیاکان آن‌ها را خلق کرده‌اند و استمرار بخشیدند. داستان‌های حماسی شاهان و پهلوانان آرمانی ایرانیان که در طول تاریخ ایران پشتوانه‌های فکری و معنوی نیرومندی به شمار می‌آیند، همبستگی ملی را سخت تقویت می‌کردند» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۲۱۲). از آنجا که بازخوانی و بازگویی شاهنامه که متنی ایران‌مدار و ایران‌ستای است، می‌تواند در زمانی که سرزمین ایران مورد تهاجم بیگانگان قرار گرفته و دچار پریشانی شده است در بازسازی هویت ایرانی کمک شایانی کند، مؤلفان متون تاریخی عصر صفویه با شناخت کافی از ویژگی‌های هویت‌ساز شاهنامه، سعی بر آن داشتند تا با کاربردهای متعدّد و گوناگون عناصر اساطیری و حماسی شاهنامه، شواهدی بر قدمت و دیرینگی فرهنگ و هویت ایرانی بیاورند و تواریخ خود را در کنار تبلیغ تشیع که عنصر هویت‌ساز دینی عصر صفوی بود، مزین به عناصر هویت‌ساز ایرانی نیز سازند. حسن بیگ روملو در روزگار تسلط هندوان فرومایه بر ایران و اوضاع ناگوار اجتماعی به یاد دوران اسطوره‌ای ایران می‌افتد و با حس نوستالژی به آن دوران، چنین می‌گوید: هر گدایی، پادشاهی و هر اسیری، امیری و هر گزیری، وزیری و هر حسینی، رئیسی گشت:

بدان سر برآورده	از گوشه‌ها	کشیده سر از تخم بد خوشه‌ها
فرومایه دونان	هندونژاد	زده تکیه بر جای سام و قباد
پذیرفته چتر کیانی	خلل	نگین سلیمان در انگشت شل

(روملو، ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۲۶۶)

در ادامه به انعکاس شاهنامه در متون تاریخی عصر صفویه و نحوه کاربرد مؤلفه‌های هویت‌ساز شاهنامه از سوی تاریخ‌نگاران این عصر خواهیم پرداخت.

۱-۲- همانندسازی شخصیت‌های تاریخی با قهرمانان شاهنامه

در شاهنامه فردوسی، حضور پر رنگ پهلوانان اساطیری چون رستم، اسفندیار، کیخسرو و ایرج به چشم می‌خورد. شخصیت‌هایی که خود نمونه انسان‌های قهرمانی هستند که در آن‌ها علاقه به کیش و آیین و افتخارات ملی، انگیزه حرکت و دفاع از استقلال ایران و هویت ایرانی در مقابل بیگانگان مهاجم است. پهلوانان شاهنامه با صیانت از سرزمین ایران و بیرون راندن غیر ایرانی‌ها از مرز و بوم خود در واقع از مرز سرزمینی خود پاسداری می‌کردند و این گونه بر نقش عنصر سرزمین در حفظ هویت ملی تأکید می‌کردند.

¹ - Ashton Metz

² - June Barouque

عصر صفویّه و نحوه حکومت شاهان صفوی بر ایران سبب شد تا مورخان این عهد بتوانند شخصیت پهلوانان و قهرمانان شاهنامه را در وجود شاهان صفوی، غازیان، بهادران و سپاهیان ایرانی ببینند. آنهایی که به جهاد علیه کافران و بیگانگانی چون عثمانی‌ها، ازبکان، افغان‌ها و رومیانی می‌پرداختند که از شرق و غرب، ایران را مورد هجوم خود قرار داده بودند. طبق آنچه از متون تاریخی این عصر می‌توان دریافت، در میان شاهان صفوی، شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر لقب قهرمانان ملی ایران را یافته‌اند. شاه اسماعیل به لحاظ اینکه ایران را بار دیگر استقلال بخشید و یک دولت و ملت مستقل جداگانه‌ای تأسیس نمود و نیز اصول و عقاید شیعه را مذهب ملی قرار داد، مورد محبت ایرانیان قرار گرفت (حقیقت، ۱۳۸۳: ۲۷۹) و شاه عباس اول که در تاریخ، لقب «کبیر» را به خود اختصاص داده است، نجات‌دهنده حکومت صفویان از زوال و رساننده ایران به عظمت و کمال جهانی در قرن یازدهم بود (همان: ۲۹۳). بنابراین اغلب تاریخ‌نویسان عصر صفویّه، این دو شاه برجسته صفوی و در موارد اندک دیگر شاهان صفوی را به پهلوانان ایرانی شاهنامه، تشبیه کرده‌اند.

مؤلف نقاوة الآثار در ابیاتی که در آن‌ها به مدح شاه اسماعیل صفوی می‌پردازد، وی را در شهامت، دلاوری و رزم‌جویی همچون پهلوانان حماسی شاهنامه، رستم و اسفندیار می‌داند و حتی این قهرمان ملی عصر صفوی را بر پهلوانان شاهنامه برتری می‌دهد:

کنم داستان‌های او را رقم به تفصیل هر یک برانم قلم
 چو از داستان‌هاش داستان زخم قلم بر سر پور داستان زخم
 چو از وی کنم وصف در کارزار کنم نسخ آیات اسفندیار
 (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۴۷)

احمدشاه صفوی از دیگر شاهان صفوی است که رزم‌آوری و جلادت او سبب آن شد تا خلیل مرعشی در مجمع التّواریخ در توصیف رشادت‌های او این‌گونه بنویسد: «و در اکثر جنگ‌هایی که کرده بود با معدودی، خود را به فوج افغان زده، از کشته‌ها پشته‌ها ساخته و چنان زور بازو و شجاعت‌ها از او به ظهور رسیده بود که رستم و اسفندیار هرگاه می‌بودند بر آن قوت بازو و دلاوری، صد آفرین می‌خواندند و الحق اکثری از رموز او ناسخ مصاف سام نریمان و پیران توران گردید» (مرعشی نجفی، ۱۳۲۸: ۷۱).

گروه دوم از شخصیت‌های عصر صفوی که مؤلفان در پرداخت شخصیت آنها به قهرمانان حماسه ملی نظر داشتند، فرماندهان سپاه، غازیان و سپاهیان ایرانی هستند. نمونه‌های زیر، همانندسازی شخصیت‌های تاریخی مذکور را با قهرمانان شاهنامه فردوسی به خوبی نمایان می‌سازد:

در خلال این احوال، عادل‌گرای خان که بهادری سرکش و دلاوری بود رستم‌وش، مانند شیر غرآن و اژدهای دمان از یک جانب میدان، مرکب به عزم خونریز از جای برانگیخت.

سوار سپهدار رستم‌شکوه یکی رخس در زیر رانش چو کوه
 به کف تیغ رخشنده مانند برق زرانود خودی چو مهرش به فرق
 (همان: ۹۹)

«هرچند لشکر دشمن شمشیرزن و ناوک‌افکن بودند، فرقه غازیان به معنی تهمتن و به صورت، رستم‌شکن نمودند» (امینی، ۱۳۸۳: ۱۸۴). «سلطان خلیل که در دلاوری، داستان هفت خان رستم و اسفندیار را محقر دانستی با فوجی دلاوران به میان قلب درآمد، جمعی را بر خاک هلاکت انداخت» (حسن روملو، ۱۳۸۴: ۸۱۸). از تشبیه‌های خاصی که در این عصر به کار

رفته است، مانند کردن گردان و پهلوانان لشکر به ضحاک و تفنگ‌های بر شانه آن‌ها قرار گرفته به مارهای روییده بر شانه ضحاک است:

ز هر سو چو ماران تفک‌ها به دوش
چو ضحاک گردان با فرّ و هوش

(همان: ۴۴۶)

تفک‌ها به دوش از پی کارزار
همه مارها بودشان مهره‌دار
برآورده از دوش هر بدگوهر
یکی مار چون مار ضحاک سر

(همان: ۱۷۳)

از میان داستان‌های شاهنامه، داستان نبرد رستم و اسفندیار به طور مکرر دست‌مایه‌ای برای نشان دادن عظمت و ابهت جنگ‌های میان غازیان صفوی و بیگانگان مهاجم، قرار گرفته است. در متون تاریخی به ویژه «فتوحات شاهی» که در آن نبردهای بسیاری گزارش شده، نبرد رستم و اسفندیار در بیشتر موارد دارای ارزش و ابهت کمتری در مقایسه با نبردهای سپاهیان ایرانی قلمداد شده است. مؤلف فتوحات شاهی با مقایسه‌های مکرر خود، نبردهای تاریخی را این گونه توصیف می‌کند:

«جنگی در پیوست که داستان رستم و اسفندیار را شکست داد و روز نامچه کارزار بیژن و بهمن را بر طاق نسیان نهاد» (امینی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). «حربی دست داد که غازیان پاک اعتقاد به اجرای تیغ آبدار، نامه ماجرای اسفندیار را فرو شسته و به اشارت نیزه خطی، خط نسخ در داستان رستم دستان کشیدند» (همان: ۲۲۸). «حربی دست داد که داستان رستم و اسفندیار در جنب آن کارزار، حکایت صحبت بزم جنت آثار و باده خوشگوار نمود» (همان: ۲۸۵).

از دیگر همانندسازی‌های مورخان این عصر، نقش‌بندی تصویر اژدها بر روی درفش شاه اسماعیل است. در شاهنامه فردوسی بارها از درفش سلاطین و سرداران ایرانی و پیکر نقش بسته بر روی آن، یاد شده است. آنچه در متون تاریخی عصر صفویه مشاهده می‌شود این است که تاریخ‌نگاران از این سنت و روش دیرین ایران باستان در شرح رویدادهای مربوط به نبرد و رزم بهره گرفته‌اند.

با وجود آنکه طبق سخن نصرت الله بختورتاش، نقش درفش پادشاهان صفوی به جز شاه اسماعیل صفوی، شیر و خورشید بوده و این پادشاه درفشی به رنگ سبز داشته که بر بالای آن پیکر ماه بوده است (بختورتاش، ۱۳۸۷: ۲۲۷-۲۱۴)، تاریخ‌نویسان با اندیشه ایجاد شباهت میان شاه اسماعیل و رستم، بر آن شدند تا نقش درفش رستم؛ یعنی اژدها را بر روی درفش این قهرمان ملی ایران در عصر صفویه نیز نقش بندند. «اژدها این قدرت آسمانی، خالق و ناظم و به طور غریزی نماد شاهنامه است. اژدها از دهان خود، آب اولیّه تخم کیهان را که در واقع تصویری است از زندگی به بیرون می‌راند و بدین‌سان ضرب‌آهنگ و به همراه آن نظم و سعادت را در میان انسان‌ها گسترش می‌دهد و به همین دلیل اژدها نمادی برای شاهان و فرماندهان در ایران بوده است» (گربران، ۱۳۸۴: ۱۳۷). در شاهنامه، پرچم‌ها بیشتر در جنگ‌ها به اهتزاز در می‌آمدند و شاهان و پهلوانان با پرچمی با رنگ خاص و یا نقوش ویژه خود در میدان‌های نبرد و کارزار حاضر می‌شدند و با برافراشته نگهداشتن پرچم در واقع پیروزی خود را اعلام می‌کردند. «در پهنه‌های کارزار، اهتزاز پرچم موجب تقویت روحیه افراد گردیده و واژگونی آن سبب شکست و تزلزل روحی سربازان می‌شده است» (بختورتاش، ۱۳۴۸: ۱۰).

نگارندگان متون تاریخی در توصیف نبردها و میدان‌های رزم به اهمیت نمایان شدن و در اهتزاز بودن درفش اژدها پیکر شاه اسماعیل صفوی و لرزه‌ای که بر جان دشمنان ایران می‌انداخت، اشاره‌های بسیاری کرده‌اند. نمونه‌های زیر، شاه اسماعیل را همانند رستم، دارنده درفش اژدها پیکر و حافظ ایران نشان می‌دهد:

«چون چشم سلطان سلیم بر آن علم ازدها پیکر افتاد، چون ازدها به خود پیچید و آه از جانش برآمد و فرمود کوچ کنند» (عالم‌آرای صفوی، ۵۲: ۱۳۵۰). «در آن اثنا از جانب بیابان، علم سفید ازدها پیکر شهریار نمایان شد و صدای نعره آن شهریار برآمد. گویا که جان بر تن جوانان قزلباش آمده و چون شاه رسید، خود را زد به آن کردان یزیدی و...» (همان: ۱۰۸). «بی آنکه به قاعده پارسال که هنوز از آفتاب عالم تاب ما پرتوی و از ماه علم ازدها پیکر، اثری ظاهر نشده بود که چون بنات التّعش پراکنده و غایب شدی» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۶۰).

۲-۲- اوصاف مناظر طبیعت

از کاربردهای ویژه عناصر اساطیری شاهنامه در متون تاریخی عصر صفویه، بهره‌ای است که مورخان از چهره‌های اساطیری برای توصیف‌های خود از طلوع و غروب خورشید و فصل بهار برده‌اند. شخصیت‌های اسطوره‌ای گاه به صورت استعاری و گاه به صورت اضافه تشبیهی در متون تاریخی برای توصیف مناظر طبیعت به کار رفته‌اند. مؤلف نقاوه الآثار در توصیف غروب خورشید، این گونه از شخصیت افراسیاب سود می‌جوید:

چو روز دگر شاه شرق انتساب دانشگاه زنجان برافراخت رایت چو افراسیاب
ز چین و ختن لشکری کرد ساز - ۱۵ شهریور ۹۴ آرد به مغراب زمین ترک تاز
(همان: ۸۰)

اسکندر بیگ ترکمان نیز به صورت استعاری از کیخسرو برای خورشید و توصیف فصل بهار، بهره برده است:

نوروز چو گشت عالم‌افروز تاریخ شب زمانه شد روز
کیخسرو این چهار ایوان بر تخت حمل نشست شادان
(اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۰۶)

در احسن التّواریخ نیز مؤلف به طور مکرر از نام ضحاک اسطوره‌ای برای اوصاف طلوع و غروب خورشید استفاده کرده است:

ثوابت جمله در ماتم نشستند لب ضحاک صبح از خنده بستند
(روملو، ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۱۹۸)

چون مار سیاه مهره برچید ضحاک سپیده دم بخندید

(همان، ج ۲: ۷۸۳)

۲-۳- موجودات اسطوره‌ای، نمادهای اهورایی و اهریمنی

شاهنامه و متون اساطیری ایرانی، سرشار از داستان‌های شگفت‌انگیزی است که علت اصلی خارق‌العاده بودن آن‌ها وجود موجودات اسطوره‌ای است. به طوری که یا به مقابله با پهلوانان و یا به یاری آن‌ها می‌پردازند. از این موجودات اسطوره‌ای می‌توان به سیمرغ، ازدها و دیو اشاره کرد که در شاهنامه نمادی برای نیروهای خیر و شر قرار گرفته است. متون تاریخی عصر صفویه گواهی می‌دهد که تاریخ‌نگاران از موجودات اسطوره‌ای نیز غافل نبوده و از آن‌ها برای پربار کردن کتب تاریخی خود به عناصر هویت‌ساز ایرانی، بهره گرفته و کارکردهای ویژه‌ای به آن‌ها بخشیده‌اند.

۳-۲-۱- سیمرغ و البرزکوه

سیمرغ پرنده شگرفی است که آن را می‌توان از مهم‌ترین نقش‌مایه‌های اساطیری دانست که بر فضای فرهنگ ایرانی حضور یافته است. چنان که از شاهنامه برمی‌آید، «سیمرغ مرغی است ایرانی که بر کوه البرز آشیان دارد» (یاحقی، ۲۶۷: ۱۳۸۶).

بنابراین جایگاه سیمرغ در شاهنامه، البرز کوه است. جلال الدین کزازی در باره البرز کوه چنین می‌گوید: «کوه بلند افسانه- ای است که به اعتقاد ایرانیان باستان، جهان را در بر گرفته است و همان است که پس از اسلام به کوه قاف مبدل شد» (کزازی، ۱۳۷۰: ۳۲).

مؤلفان متون تاریخی این عصر، افزون بر نامها و ویژگی‌های اسطوره‌ای سیمرغ و البرز از نامهای اسلامی شده آنها یعنی عنقا و قاف نیز در توصیف‌های خود بهره برده و این گونه عناصر اسطوره‌ای و دینی را در کنار هم قرار داده و به کار برده‌اند. در نمونه‌های زیر این رویکرد ویژه تاریخ‌نگاران به خوبی دریافت می‌شود:

حمل کرده بر خاکریزش طواف چو سیمرغ در دامن کوه قاف

(روملو، ج ۳، ۱۳۸۴: ۱۲۵۵)

«غازیان نصرت‌نشان به جانب آن کوه که با کوه البرز برابر و با قلّه قاف همسر بود در حرکت آمده به اطراف و جوانب، آن را فروگرفتند» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۴۴: ۹۰). «از ترس سیاست او سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف، عزلت و انزوا اختیار کرد» (حسینی قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۵۴).

۳-۲-۲-۳-۲-۳ اژدها

از دیگر موجودات اسطوره‌ای نمود یافته در متون تاریخی این عصر، اژدها است. «اژدها موجودی اساطیری است و به عنوان مظهر شر، حضور یافته است و تقریباً در همه موارد، قهرمان داستان بر او پیروز می‌شود» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۵-۱۱). تاریخ-نگاران در توصیفات گوناگون خود به ویژگی‌های اژدها توجه داشته‌اند و گاه آن را مشبّه به شمشیرها و نیزه‌های سپاهیان قرار داده‌اند: «شمشیر اژدها آهنگ همچون نهنگان دریای هیجا شناور گشته، کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می‌نمود» (روملو، ۱۳۸۴، ج ۲: ۹۶۴). «نور علی، خلیفه ارملو با پنج هزار قزلباش، تمام تاج‌های رنگین بر سر و نیزه‌های اژدها رنگ در دست، رسید» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۴۷۴). گاه با توجه به نماد شر بودن اژدها، آن را استعاره‌ای برای گمراهان و بیگانگان قرار می‌دهند: «به آتش سنان خاراگذار، خرمن هستی آن اژدهای کوه و غا را سوخته ...» (امینی، ۱۳۸۳: ۹۹). مؤلف عالم‌آرای صفوی در وصف ازبکان از زبان شاهی بیگ، چنین می‌گوید: «بین این طایفه آدم نیستند، گویا اژدهایند!» (عالم-آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۲۹۷).

۳-۲-۳-۳-۲ دیوان

شاهنامه فردوسی صحنه پیکار نیروهای اهریمنی‌ای چون دیوان که نمادهای شر و بدی هستند با نیروهای اهورایی؛ یعنی پهلوانان است. «دیو در شاهنامه، بزرگ‌ترین زیان‌کاران و موجودات اهریمنی و از بن‌مایه‌های بنیادین اسطوره‌ای ایران باستان و مزدیسنان به شمار می‌رود» (واحد دوست، ۱۳۸۷: ۲۷۷). فردوسی در شاهنامه، دیو را این چنین معرفی می‌کند:

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان شناس

هر آن کو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمر از آدمی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۹۶)

بنابراین دیوان در شاهنامه نمادی از انسان‌های بدکیش، بیدادگر و متجاوز هستند که فردوسی با قرار دادن پهلوانانی چون رستم در مقابل آنها و نابودی آنها، در حقیقت از خوبی و عدالت، دفاع کرده است. در ادبیات فارسی «دیو گاهی مرادف اهریمن در اندیشه اسلامی و گاه به معنی شیطان در فرهنگ اسلامی و زمانی به مفهوم غول و عفريت و موجودات وهمی

است» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۲۰۲). در عصر صفویّه که اندیشه اسلامی و مذهبی در تفکر ایرانیان ریشه دوانده و جای گیر شده بود، مؤلفان کتب تاریخی را بر آن داشت تا افزون بر به کار بردن نام اسطوره‌ای دیو در موقعیت‌های گوناگون کلامی از نام‌های اسلامی شده آن نیز استفاده کنند.

بلندآوازه‌ترین دیوان شاهنامه، دیوان مازندران هستند که در مقابل ایرانیان قرار گرفته‌اند و رستم، جهان پهلوان شاهنامه به پیکار با آن‌ها می‌پردازد و نابودشان می‌کند. آنچه شایسته توجه است اینکه نوع نگاه مورخان عصر صفویّه به ساکنان مازندران که علیه شاهان صفوی طغیان کرده و راه عناد و ضلالت را در پیش گرفته‌اند، متأثر از داستان دیوان مازندران در شاهنامه است. بیشتر مؤلفان متون تاریخی این عصر به ساکنان گمراه مازندران، لقب دیو داده‌اند. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

«حضرت اعلی شاهی ظلّ اللّهی، بعد از فراغ از مهمّ استرآباد جهت به دست درآوردن الوند دیو و دیوساران مازندران که هنوز در بیشه خلافت و طغیان مانده بودند، عزم توجه آن صوب، جزم کردند» (اسکندر بیگ، ۱۳۴۴: ۵۸۵). «و از آن جانب، آقا رستم در مازندران بود و پایتختش ساری بود، برخاسته به قصبه طاحویه آمده بود. در کنار رود، خیمه و خرگاه بر سر پای کرده بودند و روی دریا را سیر می‌کردند و الوند دیو و شمس الدّین دیو که هر دو سپه سالار شاه مازندران بودند و سهراب دیو که جانشین آقا رستم بود، پنجه پولاد را می‌تایید و او را سهراب پولادپنجه می‌گفتند و دیوان مازندران، تمام مستان بودند و سخن کاووس بن کیقباد [و رستم داستان] در میان داشتند و آقا رستم گفت: چه فایده، اگر کاووس در زمان من می‌آمد و رستم از عقبش می‌آمد، می‌دیدند که رستم مازندرانی با رستم سیستانی چه می‌کرد!» (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۳۲۴).

از دیگر افرادی که در متون تاریخی، دیوسار خوانده شده‌اند، اهالی سرکش رستم‌دار و غیر ایرانیان مهاجمی چون افغانه و رومیان هستند. تاریخ‌نویسان این عصر با بسامد بالایی آنان را همچون نیروهای اهریمنی تلقی کرده‌اند: «نورعلی خلیفه با هشتصد سوار جرّار بر قلب رومیان دیوسار که زیاده بر ده هزار بودند، زد» (روملو، ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۰۹۴). مؤلف مجمع التّواریخ در ذکر احوال محمود افغان و کیفیت رسیدن او به سلطنت ایران چنین می‌نویسد: «محمود لوای حکومت برافراشت و زیاده بر پدر در تألیف قلوب سپاه و رعیت کوشیده، مردم آن بلاد (ایران) را و رؤسای افغانه دیونژاد را گروهیده خود کرد» (مرعشی صفوی، ۱۳۲۸-۵۲: ۵۱). «حقیقت گردن‌کشی و خودسری و جسارت بی ادبی‌های او به مسامع جاه و جلال (شاه اسماعیل) رسید. دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال دیوساران جبال رستم‌دار پیشنهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمائه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بدان صوب در حرکت آمد» (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴، ج ۱: ۳۰).

نتیجه گیری

در پژوهش حاضر کوشیدیم با بررسی متون تاریخی عصر صفویّه به نحوه بازتاب و نقش مؤثر شاهنامه در هویت‌جویی ایرانیان بپردازیم. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شاهنامه چونان منبعی سرشار از عناصر هویت‌ساز ایرانی و میراثی هویت‌بخش، توجه بیشتر تاریخ‌نگاران این عصر را به خود جلب کرده است و آن‌ها در کتب تاریخی به اشکال گوناگون، شاهنامه را محور تلاش خود برای حفظ و نگاهداشت فرهنگ و هویت ایرانی قرار داده‌اند. از متون تاریخی می‌توان دریافت که در عصر صفویان با وجود آنکه گرایش‌ها و تعصبات دینی، بسیار رواج یافته بوده است، شاهان صفوی و مؤلفان متون تاریخی بر آن بودند که برای ایجاد وحدت ملی میان مردم آن دوران، آیین‌ها، سنت‌ها و عناصر ملی ایرانیان را باری دیگر یادآوری و حفظ

کنند. از این رو تأثیر قابل توجهی از شاهنامه گرفتند. دولت صفوی در تلاش برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود به عناصر هویت‌بخش ایرانی توسل جسته بودند، به طوری که پذیرش مردم را نیز در پی داشته بود. آنان افزون بر رویکرد شیعی و توجه به بعد دینی هویت، خود را تداوم‌بخش شاهنشاهی ایران باستان تلقی کرده و به فرآیند شاهان ایرانی، تکیه داده بودند. افزون بر آن به سنت‌ها و آیین‌هایی چون شاهنامه‌خوانی و برگزاری با شکوه جشن باستانی نوروز، که در واقع بعد فرهنگی هویت ایرانی به شمار می‌آیند، تأکید بسیاری داشتند.

تاریخ‌نگاران عصر صفویه علاوه بر ذکر عملکرد شاهان صفوی در قبال هویت ایرانی، خود نیز در شرح و بیان روایات و وقایع تاریخی و متناسب با موقعیت‌های کلامی خود با هدف نمایاندن عناصر هویت‌بخش ایرانی از اسطوره‌های شاهنامه به اشکال گوناگون بهره برده‌اند. همان گونه که مرتضی منشادی در این باره می‌گوید: «اسطوره‌ها خاطره جمعی یک ملت و قوی‌ترین پیوندهنده عناصر گوناگون سازنده هویت‌اند و اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی، صفت‌ها و ویژگی‌های لازم برای بازسازی هویت ایرانیان را دارند» (منشادی، ۱۳۸۹: ۳۹)، مؤلفان، بسیاری از عناصر اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه را که در واقع هر یک برای ملت ایران، نشانی از یک پدیده تاریخی و نمادی از ملت و جاودانگی ایرانیان به شمار می‌آید، در کتاب‌های تاریخ این عصر به کار گرفتند. درفش کاویانی، درفش اژدها پیکر، موجودات و مکان‌های اسطوره‌ای و پهلوانان و پادشاهان جاویدنامی چون رستم، اسفندیار، کیخسرو، جمشید و فریدون از جمله این نمادهای ایرانی‌اند که برای ایرانیان، یادآور هویت، میهن‌دوستی، غرور ملی و ایثار جان برای حفظ ایران است. همانند کردن شخصیت‌های عصر صفویه به شخصیت‌های قهرمان و پهلوان شاهنامه که در بیشتر متون تاریخی کاربرد مشابهی دارند، بخشی از تلاش مورخان را نشان می‌دهد. کاربرد شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه در توصیف مناظر طبیعت و بهره‌جویی‌های خاص از موجودات اسطوره‌ای شاهنامه که گاه بر اساس تأثیرپذیری از داستان‌های شاهنامه بوده است، رویکرد هویت‌جوی مؤلفان کتب تاریخی عصر صفویه را به شاهنامه نمایان ساخته است.

کتاب‌نامه

- اسکندر بیگ ترکمان، (۱۳۳۴)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- اشرف، احمد، (۱۳۸۳)، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، مجموعه مقالات *ایران: هویت، ملت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۳-۱۷۰.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، (۱۳۷۳)، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی، ابراهیم میرک جلال الدین، (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- پارسادوست، منوچهر، (۱۳۸۱)، *شاه اسماعیل صفوی؛ پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- حسینی قمی، احمد بن شرف الدین، (۱۳۶۳)، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- حقیقت، عبد الرّیّع، (۱۳۸۳)، *قهرمانان ملی ایران*، ج ۲ (از حسن صباح تا نادرشاه افشار)، تهران: کومش.
- خطیبی، ابوالفضل، (۱۳۹۰)، «هویت ایرانی در شاهنامه»، مجموعه مقالات *به فرهنگ باشد روان تندرست*، به کوشش احمد سمیعی و ابوالفضل خطیبی، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.

- روملو، حسن، (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبد الحسین نوایی، ۳ ج، تهران: اساطیر.
- سیوری، راجر، (۱۳۷۴)، «تحلیلی از تاریخ و تاریخ‌نگاران دوران صفویه»، *ایران‌نامه*، سال سیزدهم، شماره ۳، ۲۵۶-۳۰۰.
- (۱۳۸۲)، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمد باقر آرام، تهران: امیرکبیر.
- شیخاوندی، داود، (۱۳۸۰)، *ناسیونالیسم و هویت ایرانی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۴۶)، *آیین شاهنشاهی ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- مؤلف ناشناس، (۱۳۵۰)، *عالم‌آرای صفوی*، تصحیح یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، جلال‌الدین، (۱۳۷۰)، *مازهای راز: جستارهایی در شاهنامه*، تهران: مرکز.
- گربران، آلن، (۱۳۸۴)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- گودرزی، حسین، (۱۳۸۷)، *تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران با تأکید بر دوره صفویه*، تهران: تمدن ایرانی.
- مارزولف، بریتیش، (۱۳۸۵)، «شاهنامه و هویت ایرانی»، *ماهنامه حافظ*، شماره ۱۷، ۴۳-۴۹.
- متز، اشتن؛ باروک، جون، (۱۳۶۳)، *شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: زرین.
- مرعشی صفوی، محمدخلیل، (۱۳۲۸)، *مجمع التواریخ*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: سهامی چاپ.
- منشادی، مرتضی، (۱۳۸۹)، «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال یازدهم، شماره ۱، ۳۸-۵۱.
- نصری، قدیر، (۱۳۸۷)، *مبانی هویت ایرانی*، تهران: تمدن ایرانی.
- واحد دوست، مهوش، (۱۳۸۷)، *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران: سروش.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: سروش.